

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

دیروز مطلبی را عرض کردم که در این بحث حدیث این دو تا روایت که از حضرت رضا سلام الله علیه نقل شده واقعا منفرد است یعنی در بقیه روایات ائمه علیهم السلام، طبعاً روایات معارض اهل بیت را عرض کردم از زمان امام صادق مورد طرح قرار گرفته است یعنی اصولاً اولین امامی که راجع به احادیث متعارض از ایشان سوال شده امام صادق صلوات الله و سلامه علیه است، لکن تدوین بحث اختلاف حدیث در زمان موسی ابن جعفر یا حضرت رضاست، یکیش هم همین یونس ابن عبدالرحمن است که اسم ایشان را بردیم و عرض کردیم ایشان کتابش علل الحدیث یا اختلاف الحدیث است، در این کتاب مرحوم شیخ و نجاشی در فهرستشان دو تا اسم آمده، یکی علل الحدیث و یکی اختلاف الحدیث و عرض کردیم که احتمال هست که مثل مرحوم یونس ابن عبدالرحمن که در مقام تدوین در اختلاف حدیث بر مثل شافعی مقدم باشد، شافعی هم تعبیر به علل الحدیث دارد، در رساله ایشان. البته من بحث رساله را می خوانم چون قدیمی ترین کتابی است که اصطلاحاً در اصول فعلاً در دنیای اسلام هست. ایشان قبلاً از کسان دیگری گرفته اما آنی که الان هست کتاب ایشان است و ایشان هم بحث علل را دارد، مرحوم یونس ابن عبدالرحمن هم بحث علل الحدیث را داد. یکی دیگه از اصحاب هم هست که اسمش را حضور ذهن ندارم، دو نفرند که تقریباً در این طبقه هستند و هر دو علل الحدیث و اختلاف الحدیث دارند.

پس سوال در زمان امام صادق است، تدوین در این رشته زمان موسی ابن جعفر است چون یونس امام صادق را دیده و حضرت موسی ابن جعفر ۳۵ سال بعد از ایشان به شهادت رسیده، امام صادق ۱۴۸ است و موسی ابن جعفر سلام الله علیه ۱۸۳ در زندان هارون به شهادت رسیده.

پس بنابراین عادتاً مثلاً دیگه مرد کاملی بوده، حالا یا در زمان ایشان این تالیف را کرده یا بعد زمان حضرت رضا، یک چند سالی هم زمان حضرت جواد را ایشان درک کرده، در کدام زمان این تالیف را کرده تاریخش روشن نیست لکن به هر حال جزء قدیمی ترین نوشتار های ما در علل الحدیث یا اختلاف حدیث است.

یکی از حضار: محمد ابن زیاد است

آیت الله مددی: فکر نمی کنم

یکی از حضار: کتاب اختلاف الحدیث را به ایشان نسبت دادند

آیت الله مددی: محمد ابن ابی عمیر ۲۱۷ یا ۲۱۸ است، من یک کس دیگه در ذهنم بود، خیال می کردم یک کسی دیگه دارد.

یکی از حضار: در طبقات بعدی برقی هم دارد

آیت الله مددی: بله، راجع به برقی هم در ذهنم بود لکن می دانستم طبقه برقی بعد است. برقی هم دارد.

و این روایت را هم عرض کردیم شواهد حاکی از این است که در کتاب های یونس نبوده، آن اشکالی که از قمی ها دیروز عرض کردیم.

ظاهراً محمد ابن عیسی قصه را برای سعد ابن عبدالله نقل کرده. شاید ایشان هم در کتاب الرحمة خودش آورده است، به هر حال ما فعلاً

دقیقاً مصدر این حدیث را نمی دانیم. چون من عرض کردم یک نکته خاصی داریم که گاهی به عنوان یعنی حدیث را به لحاظ تاریخی

و به لحاظ جغرافیائی، این از کارهای خود بنده است، آن مصدر اولیه اش و مصدر متوسط و مصدر متاخر را، سه مصدر را بیان می

کنیم. مراد ما از مصدر اولیه اولین کسی است که این حدیث را مدون کرده، نه نقل کرده، تدوین حدیث. و مصدر متوسط نفر دوم است،

فرض کنید مثلاً حسین ابن سعید و مصدر متاخر از کلینی هست، صدوق هست و شیخ طوسی. اینها را اصطلاحاً مصدر متاخر می گویند.

به هر حال فعلاً مصدر این حدیث را دقیقاً نمی دانیم کی است لکن احتمال دارد سعد ابن عبدالله باشد چون ایشان کتاب الرحمة دارد و

آن روایت دیگری هم که مال حضرت رضاست آن در کتاب الرحمة سعد است، این مسلم است، صدوق تصریح می کند که این روایت

را از کتاب الرحمة سعد ابن عبدالله نقل می کند و من دیروز عرض کردم در باب تعارض مثل این دو حدیث نداریم. یک اشتباه کوچکی

هم رخ داده که حالا تصحیحش بکنم، حدیثی که در کتاب الرحمة است آن جا سوال حدیثین مختلفین عن رسول الله فی شیء واحد است. اصلا موضوع سوال می گوید جماعتی پیش حضرت رضا بودند و راجع به احادیث مختلفه عن رسول الله بحث کردند اما این حدیث یونس ابن عبدالرحمن عنوانش اختلاف الحدیث نیست. ظاهرا از سابق در ذهنم بوده که شاید عرض کرده باشم، نمی دانم چطور شد که دیروز فراموش کردم. این حدیث راجع به اصل حدیث است، راجع به تعارض نیست یعنی این حدیثی را که یونس از امام رضا سلام الله علیه نقل می کند در این حدیث صحبت تعارض نیست و لذا مرحوم آقای بروجردی این حدیث را در این جا در باب تعارض آوردند، این مربوط به اصل حدیث است نه باب تعارض. این جا امام رضا علیه السلام توضیح می دهد که زمان بعد از امام باقر مغیره ابن سعید از امام صادق نقل می کند که دروغ گفت و جعل احادیث کرد و نسبت به امام صادق هم ابوالخطاب جعل حدیث کرد و لذا خوب دقت بکنید، آن حدیث راجع به اصل حجیت است، کار ندارد معارض دارد یا ندارد. طبعا باب تعارض هم با او حل می شود، ناظر به باب تعارض نیست اما باب تعارض هم با آن حل می شود و من چند دفعه عرض کردم که ما اصولا در باب حدیث یک نکته اول این است که اصل حجیت حدیث و دلیل بر حجیت حدیث چیست؟ نکته دوم این است که در باب تعارض چه بکنیم؟ مثلا مرحوم آقای خوئی در باب اصل حجیت مثلا سیره عقلاء که سیره عقلاء قائم بر حجیت حدیث ثقه است، خبر ثقه، تعارض را هم با این اخبار علاجیه درست کردند، من جمله روایت عمر ابن حنظله، عرض کردم مرحوم آقای خوئی اوائل به روایت عمر ابن حنظله عمل می کردند، این اشتباه نشود. هم در مصباح الاصول آمده که ایشان به این روایت. به خاطر مقبوله بودن، چون بین اصحاب مشهور بوده ایشان قبول کردند و هم در همین تنقیح ایشان در فقه در جلد اول مسئله در اجتهاد و تقلید، مسئله ۵۵ یا ۵۷ است، مرحوم صاحب عروه در بحث اجتهاد و تقلید متعرض این می شود که فقیه می تواند نصب قیّم بکند. در آن جا ایشان روایت عمر ابن حنظله را به این مناسبت آوردند، در آن جا هم ایشان قبول فرمودند یعنی در دوره های قبلشان ایشان حدیث عمر ابن حنظله را قبول داشتند، هم در بحث قضا قبول داشتند و هم در بحث مرجحیت قبول داشتند. لکن اخیرا برگشتند، روی مبانی اخیرشان مقبوله بودن را کافی نمی دانستند و اشکال ایشان را کرارا عرض کردم روی خود عمر ابن حنظله است. ایشان به خاطر عمر ابن حنظله حدیث را حجت نمی دانند، راه هایی را که برای توثیق او

نقل شده ایشان کافی نمی دانند و لذا ایشان مثلاً به عنوان مرجحیت قبول داشتند، بعد برگشتند مرجحیت را هم قبول نکردند. این یکی از آثار برگشتن، مثلاً ایشان سابقاً شهرت را مرجح می دانستند، به خاطر حدیث عمر ابن حنظله، حالا که برگشتند دیگه شهرت را مرجح نمی دانند چون عرض کردم ترجیح اگر ثابت بشود باید به تعبد باشد یعنی دلیل معتبر بر ترجیح بیاید، این حدیث را معتبر می دانستند لذا قائل به این بودند که ترجیح ثابت است.

بعد که برگشتند دیگه ترجیح به شهرت را هم الغا کردند، ابطال کردند. یک اثرش این جا بود و یک اثرش هم در بحث قاضی منصوب بود، این کتاب مبانی تکملة المنهاج، البته این را هم بعضی از شاگردان ایشان زیر نظر ایشان. البته ما که نجف بودیم، همان ایامی که من در نجف بودم ایشان مشغول نوشتن کتاب بودند و همان جا هم از چاپ در آمد، من هم چاپ اول ایشان را دارم، مال نجف را دارم. علی ای حال در آن جا هم ایشان در بحث قاضی منصوب روایت عمر ابن حنظله را نفی کردند به خاطر عمر ابن حنظله. عرض کردم از وقتی که در شیعه بحث تقییم حدیث به لحاظ رجالی شروع شد، به این معنا که کسی که رسماً دیگه این بحث را شروع کرد که مرحوم علامه باشد ایشان حدیث را تضعیف کرد. قبل از علامه هم مرحوم محقق دایی ایشان در بعضی از آثار روایة ضعیفة تعبیر می کند و صاحب معالم استناداً الی روایة ضعیفة، این که می گویند مقبوله است این روشن نیست، حالا بین اصحاب مشهور است. عرض کردیم اولین کسی را هم که پیدا کردیم تعبیر مقبوله کرده شاگرد شاگرد علامه است، شهید اول که شاگرد فخر المحققین پسر علامه است، ایشان در ذکری دارد مقبولة عمر ابن حنظله، این تعبیر مقبول هم از ایشان است. یک توجیهاتی هم عرض کردیم که چرا مقبول گفتند و نگفتند ضعفه منجر بعمل الاصحاب، حالا توضیحاتی به ذهن خودمان آمده بود، این ها گذشت.

لذا آقای خوئی هم قاضی منصوب را قبول نکردند، این که فقها و مجتهدین منصوب هستند از طرف ائمه به عنوان قضاوت، این را هم ایشان قبول نکرد و من توضیحات کافی عرض کردم که اولاً صدر حدیث که قاضی منصوب است قبل از تمام این حرف ها شیخ صدوق کلاً صدر حدیث را نیاورده. اصلاً صدر حدیث را، ایشان از آن جایی که دو نفر هستند و به آن ها مراجعه می کنند چون حدیث عمر ابن

حنظله سه بخش است، اول به اصطلاح ما ولایت فقیه است، بعد تعارض دو تا قاضی است، بعد تعارض دو تا خبر. این کل روایت عمر ابن حنظله است.

مرحوم صدوق بخش اول را نیاورده، دوم و سوم را آورده و مفصل توضیح دادیم که کمبودهایی هم در متن روایت در نسخه ایشان موجود است. یک وقتی عرض کردم این برای علم الحدیث خوب است، مرحوم آقای حاجی نوری یک فصلی در این خاتمه مستدرک دارد به این که بعضی از روایاتی را که صدوق آورده متنش با متن بقیه اختلاف دارد، مثلاً تصور این که ایشان دستکاری در متن کرده است. ایشان اصلاً در آن جا یک بخشی دارد و ندیدم، شاید قبل از ایشان هم نوشته باشند و من ندیدم، انصافاً هم نوشته، من با خودم گفتم کاش روایت عمر ابن حنظله را می آورد به جای این روایاتی که متفرقه آورده. در خود روایت عمر ابن حنظله هم همین طور است، یک قسمت متن را ایشان انداخته که نمی دانیم چرا که حدود یک سطر، کمتر از یک سطر، به آن نسخه های قدیم نصف سطر، ایشان کلاً انداخته و این تعجب آور است که چرا ایشان این کار را انجام داده لکن ظاهراً اختلاف نسخه باشد، فکر نمی کنم نستجیر بالله راجع به متن ایشان تصرفی کرده باشد. آن چه که نظر خودم شخصاً هست با این چند سالی که با فقیه و آثار فقیه کار کردیم این است که صدوق در مراعات متن فوق العاده است، نباید گفت دقیق است، فوق العاده است. در بخش های صدوری و سندی و اجازات و اینها خالی از تساهل نیست، این قسمتش را یک مقداری دارد اما در بخش متن به نظر من، حالا حاجی نوری این مطلب را ننوشته، این را من خودم عرض می کنم، به عکس این نوشته ای که حاجی نوری نوشته اعتقاد من این است که مرحوم صدوق در مراعات متن فوق العاده است یعنی انصافاً باید قبول کرد خیلی فوق العاده است. هیچ احتمال این را نمی دهیم که ایشان کوچکترین تصرفی در متن کرده باشد. هیچ احتمالش را نمی دهیم و خیلی هم آثار دارد، چون ما الان روایاتی داریم که هم کلینی دارد و هم ایشان. متن ایشان مختصراً با کلینی فرق می کند که حتی ممکن است معنای حدیث عوض بشود، همین حدیث حجب که در جامع الاحادیث نوشته نسخه بدل ما حجب الله عن العباد فهو موضوعٌ عنهم، این متن کلینی است، صدوق این را آورده ما حجب الله علمه عن العباد، نوشتند نسخه بدل، نه نسخه بدل نیست، دو مصدر است، روایت یکی است، فرق نمی کند. مثلاً بعضی ها گفتند به این که ما حجب الله اگر باشد این به بحث

برائت می خورد. ما حجب الله علمه باشد به برائت نمی خورد. ببینید تفاوت استظهار از حدیث و تفاوت اختلاف تا این حد است، حالا مشهور است که کلینی اضبط است ولی من معتقدم خیر، چون صدوق بعد از کلینی آمده و هر دو در قم بودند، حالا ما هم فعلا در قم هستیم. ترجیح را با مرحوم صدوق می دهیم، ایشان به نظر ما دقیق تر است و موارد دیگری که من الان نمی خواهم وارد بحث بشوم. به هر حال خود همین حدیث رفع نه تایی این در کتاب فقیه، آقایان چون دنبال متن نیستند با آنی که در کتاب کافی است فرق می کند. البته هم در کتاب فقیه مرسل آورده، در کتاب کافی هم مرسل است، البت مرسل با حذف یکی، آن جا در کتاب فقیه قال رسول الله دارد، در کتاب فقیه هیچ اشاره ای نکرده اما در کتاب کافی عن فلان عن بعض اصحابنا، رفعه عن الصادق علیه السلام.

علی ای حال متن آنچه که در کتاب فقیه آمده با آن چه که در کتاب کافی آمده فرق می کند بلکه بالاتر خود صدوق این حدیث را با سند در کتاب خصال آورده است. متن فقیه با خصال هم فرق می کند که این هم واقعا تعجب آور است و ما تقریبا یقین می دانیم که ایشان هر دو متن را داشته است. این خیلی مهم است، حالا چون گفتم کس دیگری متنبه نشده. خب متنی که شش تایی است در متون معروف ما خطا و نسیان و بعد هم آن اکراه و اضطراب و ما لا یعلمون است. مرحوم صدوق در کتاب فقیه خطا و نسیان و سهو آورده است. از آن چهار تا هم یکی کم کرده. این کلمه سهو در کافی هم نیست، در خصال هم نیست و لذا هم بحث کردند، من کار به معنایش ندارم. ببینید دقت بکنید بحث سر این است که ما چون در متن خیلی دقت کردیم، خیلی کار می کنیم و خیلی با وسواس کار می کنیم. متن اهل سنت هم ثلاثی است دیگه، خطا و نسیان و اکراه اما این که سهو را هم مرحوم صدوق در فقیه آورده خیلی عجیب است. خطا و نسیان و سهو، آن وقت آن چهار تا را طبیعتا سه تا کرده، به جای چهار تا سه تا شدند چون خطا و نسیان را کلینی آورده یا خود ایشان در خصال. دو تا و چهار تا هم آن های دیگه. اکراه و اضطراب و ما لا یطیقون و ما لا یعلمون. ایشان یکی از آن ها را کم کرده و سه تا شده، یک سهو را اضافه کرده. لکن من معتقدم این قدر اعتقاد به ایشان دارم که حتما در متن روایت یک سهو موجود بوده ولو الان فعلا در هیچ مصدری ما فعلا نداریم. خوب دقت بکنید، در هیچ مصدری فعلا سهو را اضافه بر خطا و نسیان نداریم اما اعتقاد من به صدوق این قدر زیاد است که یقین دارم این متن جایی بوده تا بعد در این فقه الرضا دیدیم، فقه الرضا حدود هشت تا آورده، آن هم خطا

و نسیان و سهو آورده. این هم خیلی عجیب است. یعنی معلوم شد آن حدسی که ما می زدیم که صدوق این را قطعا در روایت دیده موبد شد به نقل فقه الرضا که خطا و نسیان و سهو را سه تا آورده. علی ای حال یک نکاتی است که من گاهی عرض می کنم یکی از بحث خارج می شویم به خاطر مسائلی است که در حدیث زحمات زیادی می کشند، من جمله در خود قم کشیدند و برای همین جهت هم این مطلب را توضیح دادیم و محمد ابن عیسی توضیح می دهد که یونس ابن عبدالرحمن در حقیقت اگر اشکال دارد این است و لذا یونس ابن عبدالرحمن این مکتب مشهور اخذ به کتاب و شواهد کتاب و سنت را قائل بود و حدیث را دو دسته می کرد، یا شواهد کتاب و سنت دارند یا ندارند، حجت و غیر حجت می کرد.

یکی از حضار: من از توحید دارم و خصال دارم، بعد آن جا قال النبی دارد.

آیت الله مددی: آن جا قال النبی و قال رسول الله است که مرسل دارد.

یکی از حضار: وضع عن امتی تسعة اشیاء، السهو و الخطاء و نسیان.

آیت الله مددی: ببینید سهو را اضافه کرد.

یکی از حضار: و ما اکرهوا علیه و ما لا یعلمون و ما لا یطیقون.

آیت الله مددی: و ما اضطرروا علیه را برداشته، یکیش را کم کرده، گفتم بخوانید که یادم بیاید. اضطرار را حذف کرده است.

یکی از حضار: و الطیرة

آیت الله مددی: طیره یعنی فال بد زدن،

یکی از حضار: و الحسد

آیت الله مددی: و الوسوسة فی التفکر فی الخلق

علی ای حال خوب دقت بفرمایید خیلی عجیب است یعنی انسان خیال می کند که مثلا سهوی از ایشان صادر شده است، خب می گویم

این قدر این مرد دقیق در مراعات متن است که آن ما اضطر علیه را برداشته، در حدیث معروفی که ما الان داریم دو تاست، ما اضطرروا

.....
علیه اضافه شده، این شد چهار تا، دو تا هم اینها، خطا و نسیان اما ایشان ما اضطر علیه را برداشته، ایشان برنداشته، توجه بشود، اشتباه نشود، شأن ایشان اجل است، این مطلبی را که من به آن رسیدم اگر ثابت بشود نسبت به صدوق واقعا فوق العاده است. دیگه حالا بخواهم بگویم بعضی از احادیث کلیدی که الان داریم بین این دو تا فرق شده دیگه احتیاج به شرحی دارد که الان جایش این جا نیست. یکی از حضار: کافی محمد ابن یحیی عن محمد ابن الحسین عن محمد ابن عیسی عن صفوان ابن یحیی عن داود ابن الحسین عن عمر ابن حنظله اما آن جا دارد و ما کان فیه عن داود ابن حسین، از پدرم و محمد ابن حسن عن سعد ابن عبدالله عن محمد ابن حسین عن الحکم ابن مسکین عن داود،

آیت الله مددی: بله آن را چون شرح دادیم، حدیث عمر ابن حنظله را نمی خواهیم فعلا وارد بشویم.

یکی از حضار: نه شما فرمودید مبنایش فرق می کند، طریقتش هم الان فرق می کند.

آیت الله مددی: بله چون ما عرض کردیم احتمال چون طریقتش فرق می کند، شرح دادم که اختلاف از کجاست.

غرض این را خوب دقت بکنید، چون اخیرا یک رساله مانندی هم یک نفری نوشته، اصلا نقد صدوق کرده، در روایات صدوق نقدی نوشته، خب اگر ما ها کارمان را ملتفت نشویم دیگران می آیند برای ما دردسر درست می کنند. ملتفت نبوده، اهل این فن نبوده، اهل رشته نبوده، اطلاع ندارد.

علی ای حال کیف ما کان، بنابراین این نکته را من این جا اضافه کنم که مرحوم یونس ابن عبدالرحمن در حقیقت با این کار خودش هم اصل حجیت حدیث را بررسی کرده و هم تعارض را و إلا روایت در اصل حجیت است، اشتباه نشود. بعد هم گفته چون حدیث اول و آخر ما یکی است طبیعتا دیگه تعارضی نیست یعنی یونس ابن عبدالرحمن اعتقاد دارد که مسئله ای که در روایات ما وجود دارد شبهه وضع و دسّ و تحریف و اضافات است و این مطلبی که ایشان گفته مطلب خوبی است انصافا لکن حالا تا چه مقدار ایشان منعکس کرده آن را هنوز نمی توانیم الان تشخیص بدهیم. آن چیزی که ما الان داریم به نظرم از امام عسگری یا امام هادی است که کتاب عمل یوم و لیلہ یونس را دیدم، مرحوم نجاشی این حدیث را در ترجمه یونس ابن عبدالرحمن آورده، در آن جاست، حضرت صفحه صفحه کتاب

.....

را نگاه کردند و فرمودند اعطاه الله بكل حرفٍ نورا فی الجنة لکن مشکل کار این است که دیروز عرض کردم خود کتاب ها و تالیفات یونس در قم دارای نسخ مختلف بود، دیگه مرحوم یونس این مطلب در ذهنش نیامده بود که بعد از این یکی از عوامل مشکل حدیث شناسی در شیعه، ما هم عقیده مان همین است، تعارض جای بحث خاصی ندارد، همچنان که در اصل حدیث به شواهد بر می گردیم در تعارض هم به شواهد بر می گردیم، با همدیگر فرق خاصی ندارد، ببینید یونس ابن عبدالرحمن تعارض را از اصل حجیت جدا نکرد، دقت کردید؟ آقایان مثل اهل سنت تعارض را از اصل حجیت جدا کردند، اصل حجیت را این جائکم فاسقُ بنیاء گرفتند، تعارض را با ترجیح گرفتند. باب حجیت ظن. علمای ما اصل حجیت را، مثلاً آن هایی که قائل به آیه نباء هستند اما ترجیح را فرض کنید به روایات گرفتند اما کلام یونس، چون من دیروز عرض کردم در اختلاف حدیث مثل این را نداریم این اصلاً در اختلاف حدیث نیست، این حدیث عن مولانا الرضا صلوات الله و سلامه علیه در باب حدیثین مختلفین نیست، حدیث اول چرا در باب حدیثین مختلفین است اما این در اصل حجیت حدیث است، طبعاً این اصل حجیت تعارض را هم حل می کند، یعنی دیگه معلوم می شود اگر تعارض باشد چون امام فرمود کلام اولنا یشبه کلام آخرنا، کلام ما یکی است، هیچ فرقی نمی کند، پس دیگه تعارض چی می شود؟ یک امر زائدی است.

ما به یک توضیحاتی در این جهت پرداختیم که این مطلبی را که یونس گفته محمد ابن عیسی توانسته، تصادفاً قمی ها و مخصوصاً ابن الولید حدود، این اختلاف نسخ را در این جا فهرست شیخ بهتر از نجاشی دارد، فهرست شیخ پنج تا یا شش تا یا هفت تا طریق برای کتب یونس ابن عبدالرحمن نقل می کند، از مشایخ قم یعنی ابن الولید، بعد می گوید همه اینها صحیح است، قابل اعتماد است إلا آنی که منفرداً محمد ابن عیسی نقل می کند. عرض کردیم به عکس این مطلب را مرحوم کلینی دارد که بیشتر از محمد ابن عیسی نقل می کند، درست به عکس این مطلب ابن الولید و ظاهرش این طور است که حق با کلینی باشد، محمد ابن عیسی اجل شانا است از این که این طور باشد.

علی ای حال کیف ما کان یک مشکل اساسی، ما به این مناسبت چون شرح حدیث شیعه را می خواستم بدهم چون این حدیث همان جور که این جا عرض کردم یا نه، چون باید صحبت بشود عرض کردم این سیر تاریخی کلی در ذهن مبارکتان باشد: تولید حدیث، خود صدور

حدیث در مدینه است، از سال ۸۰ زمان امام سجاد تا سال ۱۵۰، تدوین حدیث کلا در کوفه است نادرا در مدینه، لکن بیش از نادر یعنی مقدار لا بأس به در بصره است، یک تک و توکی هم از قم، تازه اشاعره قم که آمدند چون یمنی بودند و عرب بودند، چون اشاعره ۸۳ در زمان حضرت سجاد به قم آمدند، دیگه اینها آمدند خدمت امام باقر و امام صادق و حدیث نقل کردند. این حدیث ما اساسا این جوری است. آن وقت از سال ۱۵۰ این به بغداد می رود که تنقیح خوبی بشود که اصطلاحا مکتب اول بغداد است تا زمان ۳۱۰ که ما فقه الرضا ر آخر این مکتب می دانیم. کتاب هشام ابن حکم و هشام ابن سالم و ابن ابی عمیر و اِلی آخره این ها از مکتب بغداد هستند و خیلی این مکتب بغداد مکتب دقیقی است انصافا.

از سال ۲۰۰ تا حدود ۴۰۰ به قم می آید، در قم جنبه حدیث گرایی غلبه دارد و سرش هم واضح بود در کوفه چون هم خود مولف موجود بود و هم نسخ متعدد بود و هم افراد مدینه خدمت حضرت رسیدند لذا طبیعتا بیشترین اختلاف حدیث ما مال کوفه است در حقیقت، آن مقداری که الان ما بصره داریم این قدر اختلاف ندارد اما در کوفه زیاد است و سر اختلافش هم همین است و بیشترین اختلاف هم زمان امام باقر اختلاف کمی است که حالا جای شرحش این جا نیست، به هر حال بحث تعارض باید روشن بشود اما زمان امام صادق نسبتا زیاد است چون عرض کردم امام صادق از ۱۱۴ که دوران امامت ایشان است تا ۱۲۱ که قیام زید است شیعه به ایشان مراجعه کردند، با قیام زید یک حرکت اجتماعی در شیعه شروع شد که امام باید قیام به سیف بکند، با این دولت بنی امیه ظالم بجنگد، این جا یک حرکت تندى در شیعه شروع شد که مثلا ابو الجارود، زید ابن منذر که در روایت هم اسمش آمده، ایشان تا آن زمان از اصحاب امام صادق بود، بعد دیگه ایشان جزء زیدی ها شد، بعد از قیام زید جزء زیدی ها شد و تا آخر عمر هم جزء زیدی ها بود و برنگشت، تا آخر عمر جزء زیدی ها ماند تا سال ۱۳۲، آن وقت در این فتره زمانی از ۱۲۱ تا ۱۳۲ مرکز ثقل حرکتی که ضد بنی امیه بود کوفه بود! یعنی آن جوش و خروشی که علیه بنی امیه بود کوفه بود، حتی خود منصور، با این که منصور دوانیقی شخصیتی هم نداشت، در مدینه بود، مدتی آمد در کوفه زندگی مخفی داشت، در این خانه ابوسلمه. زندگی مخفی داشت که بعد هم به خراسان و ابو

مسلم خراسانی رفتند، این ۱۱ سال کوفه در جوش و خروش عجیبی بود، حالا امام صادق باید این مطلب را هم اداره بکند، مخصوصا

زید هم اصرار داشت که امام باید قائم بالسیف باشد و ایشان امام نیست، چون ایشان حرکت اجتماعی ندارند پس امام نیست.

تا ۱۳۲ که ابوالعباس سفاح اولین خلیفه عباسی به حکومت رسید، ابوالعباس سفاح روی سیره خاصی که داشت خیلی با اموی ها سخت

گرفت، حتی قبر عده ای از خلفای بنی امیه را در شام در آورد و استخوان هایشان را سوزاند. سفاح یعنی خون خواه و خون ریز، اصلا

سفاح چون زیاد از بنی امیه کُشت. از ۱۳۲ تا ۱۳۶، تمام اینها را هم باید امام صادق همراه باشند، تا ۱۳۶ دوران ابوالعباس سفاح است،

از ۱۳۶ منصور آمد، منصور بیشتر دست به داخل زد، به قول معروف همان هایی که تا دیروز با او بودند، مثلا خود ابومسلم را کشت،

متعرض امام صادق شد و اِلی آخره، آن وقت امام صادق هم از ۱۳۶ تا ۱۴۸ باید با منصور باشند یعنی از ۱۱۴ تا ۱۴۸ زندگی ای که

دوران حکومت خیلی چهره های متضادی دارد و امام باید در این دوران ها آن حقایق الهی را که عدل قرآن هستند و امام به عنوان فقیه

مطرح نبودند، به عنوان عدل قرآن مطرح بودند. آن حقایق الهی را باید در این زمان های مختلف و افکار مختلف حفظ بکنند. لذا احتمالا

یک مقدار زیادی از اختلاف حدیث مال همین قسمت های اختلاف شدید زمانی است که پیدا شده است.

پرسش: این عرض عریض تعارض که امروز در کتب هست این را با آن فرایند تدوین حدیث که می نوشتند و بر شیخ می خواندند،

شیخ تایید می کرد، بعد گردن دو تا آدم، یکی امام باقر و یکی فلان، این خارجا تصورش خیلی بعید است.

آیت الله مددی: عرض کردم دقت بکنید، من خودم برای این که این سوال پیش نیاید، می خواستم بگویم آن چه که یونس نوشته با آن

چه که ما الان داریم خیلی کم است یعنی آن چه که ما امروز داریم که در آن تعارض را زیاد می بینیم شاید آن مقداری که یونس

برداشته مقابله کرده ۲۰ درصد باشد، ۱۵ درصد باشد. لذا دیروز مثال زدیم مثلا کتاب السنن و الاحکام و القضا، این در قرن اول

بوده، شواهد نشان نمی دهد که یونس این را دیده باشد، آن وقت ما دنباله این فروع هم داریم مثل کتاب سکونی، مثل کتاب مسند زید،

مثل کتاب جعفریات یا اشعثیات، اینها هر کدامشان کتابند، اینها دنباله آن هستند احتمالا. بعد مسانید اهل بیت که عرض کردیم از امام

صادق داریم تا حضرت جواد، عددش هم دیروز گفتیم، احتمالا اینها چون دارای یک سند واحد هستند، عن جعفر عن ابیه عن آبائه عن

.....
علی عن رسول الله، احتمال دارد که متأثر به آن نوشتار باشند، دقت کردید؟ اما هیچ شاهد نداریم که مرحوم یونس ابن عبدالرحمن این کتاب را تصحیح کرده باشند. بلکه یک روایت واحده داریم که شاگرد ایشان محمد ابن عیسی از این کتاب نقل کرده و چون حدیث اول کتاب هم هست، چون حدیث اول کتاب را نجاشی هم در کتاب خودش آورده، احتمالا کل کتاب است، فعلا از محمد ابن عیسی یکی داریم، بیشتر از این من پیدا نکردم، شاید هم باشد. علی ای حال فعلا نمی خواهم خیلی وارد خصوصیات بشوم.

یک مقدار احادیث ما این ها هستند یعنی این خودش الان یک مجموعه سنگینی است، ما الان آن چه که به امیرالمومنین نسبت داده شده است، حالا غیر از نهج البلاغه، یک مجموعه سنگینی را همین الان داریم که فرق مختلف و مذاهب مختلف به امیرالمومنین صلوات الله و سلامه علیه نسبت دادند. من می خواهم بگویم آن مطلبی را که یونس برای حجیت حدیث و حل تعارض گفت آن با آن چه که ما امروز داریم خیلی نمی سازد، مثلا شواهد نشان نمی دهد که ایشان از فطحی ها خصوصا مثل عمار ساباطی، الان یکی از تعارضات خیلی بزرگ در حدیث شیعه روایت عمار ساباطی است، شاید مجموع روایات عمار ساباطی را جمع بکنیم چیزی بالای ۸۰ درصدش مخالف با مشهور است، روایت عمار ساباطی.

لکن اولاً خود یونس هیچ شاهی نداریم که از ایشان نقل کرده و ثانیاً من کرارا عرض کردم روایات عمار ساباطی چون شاذ بوده اصحاب ما تا قرن چهارم آنها را اصلاً نقل نکردند، ما از کجا فهمیدیم عمار ساباطی روایت دارد؟ نقل شیخ، قرن پنجم، اگر شیخ نبود ما اصلاً نمی دانستیم چنین روایتی وجود دارد، ببینید تعارض در قرن پنجم اتفاق افتاد. در قرن پنجم پیدا شد، مرحوم صدوق مقدار کمی دارد، کلینی مقدار بیشتر، بیشترین روایات ما از عمار ساباطی انفرادات شیخ است. یعنی اگر ما به قرن چهارم اکتفا بکنیم اصلاً با روایت عمار خیلی کم روبرو می شویم، خیلی کم یعنی در حدی نیست، حالا فرض کنید دو مورد هم مخالف باشد، فرض کنید روایات ابن فضال، ابن فضال پدر متوفای ۲۲۲ یا ۲۲۴ است که قطعاً یونس در این زمان زنده نبوده، این که مسلم. ابن فضال پدر گفته شده آخر عمر از فطحیت برگشته اما ابن فضال پدر خیلی چهره معنوی هم دارد، خیلی جلیل القدر هم هست. دارد که وقتی در بیابان نماز می

خواند و حوش دور و برش جمع می شدند، این چیز عجیبی است، یعنی حالات عجیبی از ایشان نقل شده و نوشتار خوبی هم دارد، آثار خوبی هم دارد، خیلی مرد پخته ای هم هست و گفته شده ایشان از فطحیت برگشته است.

من کرارا عرض کردم آثار ابن فضال پدر که یونس آنها را ندیده توسط احمد اشعری به قم آمده، بهترین آثار، توسط غیر ایشان هم آمده است لذا مقدار زیادی از آثار ایشان در کتاب کافی هست و عرض کردیم انصافا در قم در این فتره زمانی در تنقیح حدیث خیلی زحمت کشیدند، به این معنا که حتی نسخه هایی که در قم از روایات بود شاید از نسخه اصل که در کوفه بود بهتر بود از بس روی آن کار کرده بودند و این چیز عجیبی نیست، خیال نکنید یک چیزی بوده که مثلا ۱۲۰۰ سال قبل واقع شده است. همین مصباح الاصول آقای خوئی که چاپ نجف هم هست، چاپ قم هم هست، چاپ قم بهتر است، تحقیق کردند، حاشیه زدند و بررسی کردند. این نکته خاصی ندارد که تعجب بکنید چطور نسخه ای که در قم بوده بهتر بود. مرحوم نجاشی در شرح حال حمیری نوشته به قم و به کوفه وارد شد و سمع منه اهلها، اهل کوفه مصدر خود احادیث قم اند، خود اهل کوفه احادیث خودشان را از زبان حمیری شنیدند، این خیلی عجیب است. دارد سمعوا و اکثروا، زیاد هم شنیدند، این نشان می دهد که در قم انصافا بزرگان حدیث زحمات فوق العاده ای کشیدند، بین همین سال ۲۰۰ تا سال ۴۰۰.

یکی از حضار: بحث تقیه کلا منتفی است؟

آیت الله مددی: ببینید اجمالا تقیه بوده لکن احتمالا اصحاب در همین تنقیحی که در قم شده، خصوصا تنقیحی که توسط کلینی و شیخ صدوق شده اینها را حذف کردند. شیخ طوسی در حقیقت آورد و من توضیح دادم اصولا تعبیر به تقیه در کلمات صدوق خیلی نادر است، بیشترین تعبیر تقیه را شیخ طوسی آورده است. شیخ طوسی روایات معارض را ایشان آورد، اگر ایشان نبود ما اصلا از این خبر معارض خبر نداشتیم و ایشان گفت که حمل بر تقیه، شاید هم مراد ایشان باشد که اصحاب قدیم ما این کار را کردند، شاید مراد ایشان این باشد نه این که خود ایشان بخواهند حمل بکنند. ببینید اگر ما عنصر زمان را حذف بکنیم قضایا خیلی به هم پیچیده شده است

پس بنابراین اولاً ابن فضال پسر علی ابن حسن، کلینی خیلی معدود از او حدیث آورده است، صدوق هم که یادم نمی آید از ایشان حدیث آورده باشد، بیشترین حدیث ایشان را مرحوم شیخ طوسی آورده است و من فکر می کنم با ملاحظه عبارات نجاشی و کشی و دیگران علما ایشان بر پدر مقدم باشند لکن معنویت پدر بر ایشان می چربد. لکن نوشتارهای ایشان خیلی در قم جا نیفتاد، حالا خیلی عجیب هم هست. کلاً نوشتارهای ایشان در قم جا نیفتاد. به خلاف پدرش روایات پدرش بیشتر جا افتاد. خیلی جا افتاد، سرّش چی شد؟ این که من فهرست می گویم مراد من از فهرست این است، سرّش این شد که روایات پدرش و روایات کسانی که در آن طبقه بودند توسط مشایخ قم به قم رسید. قم روی مشایخ حساب می کردند مثلاً احمد اشعری، ایشان روایات ابن فضال پدر را آورده است. چون این نکات اصلاً در احادیث ما بررسی نشده من ذکر می کنم. خب احمد اشعری معاصر ابن فضال پسر است یعنی اصحاب ما رجوع به ابن فضال پسر نکردند، رجوع به مثل احمد اشعری کردند. روشن شد؟ چون این بزرگان که قم آمدند و احادیث را در کوفه آوردند اینها در رتبه ابن فضال پسرند.

عرض کردم من فکر می کنم شیخ طوسی با یک مشکل دیگری روبرو بود چون زمان آل بویه است و شیعه در بغداد منفعت بود چون احتمالاً کلینی کافی را در قم یا ری نوشته، ما بین قم و ری نوشته اما کلینی پنج سال قبل از آمدن آل بویه وفاتش است، اگر ۳۲۹ باشد، آل بویه ۳۳۴ بر بغداد مسلط شدند، پنج سال بعد از وفات شیخ کلینی و ۳۵۰ هم تشکیلات شیعه یعنی قدرت شیعه که توسط آل بویه بود کلاً از بین رفت، شیخ در ۴۵۰ به نجف مهاجرت کرد، کلاً ۱۱۶ سال، این مکتب دوم بغداد با آمدن کلینی اصطلاحاً مکتب دوم بغداد است، با آمدن کلینی درست شد، با خروج شیخ هم تمام شد. تاریخ دارد و این مکتب دوم بغداد را باید خیلی کار کرد. آن چه که ما الان همین الان در خدمتتان داریم در حقیقت مال مکتب دوم بغداد است، بیشترین تعارض هم مال مکتب دوم بغداد است، بیشترین تالیفات و دقیق ترین تالیفات ما هم مال مکتب دوم بغداد است، البته عرض کردم کافی در قم یا ری نوشته شد لکن انتشارش در بغداد است، این مکتب دوم بغداد تا الان که خدمتتان هستم فکر می کنم تخمیناً ۹۰ تا ۹۳ درصد کل معلومات حوزوی ما الان مدیون این است، یعنی چون شیخ طوسی تفسیر دارد، حدیث دارد، رجال دارد، فهرست دارد، فقه تفریعی دارد، فقه منصوص دارد، فقه خلاف دارد،

اصول دارد، کلام دارد. چون تمام این معارف حوزوی ما را مرحوم شیخ طوسی دارد. این مکتب دوم بغداد خیلی تاثیرگذار است، آن مکتب اول بغداد این قدر تاثیرگذار نیست یعنی این انفتاح سیاسی که برای شیعه پیدا شد، چون می گویند آل بویه زیدی بودند، و لذا هم می گویند شاید روی این جهت خلیفه را برنداشتند، شیعه نفوذ پیدا کرد، شیعه بر خلیفه مقدم است. بعد از آمدن آل بویه یعنی ۳۵۲ به خاطر قدرت آل بویه خلیفه را وادار کردند، خلیفه سنی روز هجدهم ذی الحجه به عنوان غدیر عید رسمی بگیرد، این اولین باری است که در دنیای اسلام بزرگترین مرکز قدرت سیاسی عید غدیر را، چون قبل از این فاطمی ها در مصر گرفته بودند، جدود پنجاه و خرده ای سال قبل اما در بغداد که مرکز کل دنیای اسلام بود در سال ۳۵۲، در الکامل ابن اثیر نقل می کرد، در سال ۳۵۲ رسماً غدیر را خلیفه سنی عید گرفت، عید رسمی اعلام کرد، نوشته بود به خاطر غلبه روافض بر بغداد و کسی نبود جلوی این ها بایستد و آن روافض هم مراد آل بویه است. غرض آل بویه بر اثر غلبه ای که داشتند، عرض کردیم خلیفه را بر نداشتند اما سیطره شیعه را حذف کردند.

پس بنابراین این تعارض و حدیث شناسی الان برایتان روشن شد، به این مشکلی که یونس در اواخر قرن دوم و اول قرن سوم گفته این حل نمی شود، این مطلبی که ایشان گفته، من یکمی کلام ایشان را توسعه دادم که برایتان روشن بشود. من عرض کردم ۱۲۰۰ سال قبل محمد ابن عیسی این مطلب را در قم گفت، حالا هم یک تعلیقی بنده بر کلام ایشان دارم که آنچه که ما الان داریم غیر از آن مجموعه ای است که یونس خبر می دهد، ما با مشکلات دیگری روبرو شدیم، عده ای از این شخصیت ها اصولاً یونس آنها را ندیده است. اصلاً یونس با آنها برخورد نداشته، با مسئله واقفی ها، چون یونس در مقابل واقفی ها بود. واقفی ها انصافاً تا یک مدتی آثار علمی خوبی داشتند. البته کرارا عرض کردم که مرحوم صدوق از آثار واقفیه خیلی کم نقل کرده است. تقریباً می شود گفت مرحوم کلینی یک مقدار بیشتر از آثار واقفی ها نقل کرده است. باز شیخ طوسی هم یک چیزهایی را نقل کرده که کلینی نقل نکرده، این هم مشکل دیگری درست کرده است.

.....

حالا تفسیر این مباحث دیگه ان شا الله در خلال بحث هایی است که در خود حدیث بشود. غرضم این بود تعلیق ما بر این حدیثی که مرحوم آقای یونس ابن عبدالرحمن فرمودند انصافا مطلبش درست است. اگر تاریخ حدیث روشن بشود تعارض را هم حل می کند. این طور نیست که تعارض از اصل حجیت جدا بشود لکن به همین نحوی است که من الان خدمتتان عرض کردم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین